

# ویژه نامه ورودی ها



بسیج دانشجویی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی

نشریه دانشجویی صهبا شماره چهاردهم مهر ماه ۱۴۰۳

## آنچه در این شماره می خوانید:

- آنچه گذشت
- روزهای دور از خانه
- علامه ای شو
- آنچه فواید دید...

سلام دانشجو!

ورودت رو به دانشگاه علامه طباطبائی تبریک میگم.

من زهرا نسفه پی سردبیر نشریه صهبا دانشکده روانشناسی دانشگاه علامه طباطبائی هستم

اول از همه فراقوت!

چون می‌دونم که یک سال فیلی سفتی و پشت سرگذشتی ولی دیگه تموم شد.

مالا دستاورد تو پنین شد که الان در کنار ما باشی و بهت بگیریم علامه‌ای

آره! این اسم برید توعه! اولش باورش سفته و شاید گیج بشی ولی کم کم بهوش

عادت می‌کنی و کنار اسمت می‌شین

شاید باورت نشه اما پیشم به هم بزنی این ۴ سال تموم شده و کلی فاطره‌ی

بجزاب و قشنگ برات می‌مونه پس لذت ببر که مسیر کوتاهه!

ما اینتاییم تا اولین قدم هات به دانشگاه رو برات آسون کنیم، نذاریم آب تو

دل دانشجوهای مملکت تگون بفروره و از همه پی قبر داشته باشن

پس این ویژه نامه مخصوص خود خودته!

فیلی فوشالم قراره بیشتر باهم حرف بزیم.

با ما همراه باش!

منتظر تم!

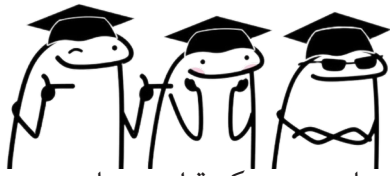
## سخن سردبیر

زهرا نسفه چی

دانشجوی کارشناسی علم اطلاعات



## آنچه گذشت...



مهرماه همیشه نوید آغاز می دهد آغاز سال تحصیلی و شروع کار بسیج دانشجویی. سال گذشته که آغاز کردیم، خبر از آمدن جان‌های تازه روحمان را جلا می داد. ورودی های عزیزی که قرار بود پا به عرصه علم بگذارند و مسیر جوانی‌شان را در دانشگاه آغاز کنند. مسیری که نیازمند درک هویت دانشجویی و فهم نقطه فعلی بود. کم لطفی بود اگر دانشگاه را برای ورود جان‌های عزیز آماده نکنیم! با همراهان دیگر نشستیم و فکر کردیم چگونه دانشگاه را به آن‌ها بشناسیم چگونه ما را کنار خود ببینند تا حس غربت بار نبندد. رسانه مثل همیشه سردار شد برای نو دانشجویان نشریه طراحی کرد و هدیه‌های ناقابل که از روز اول یادگاری بماند. دوست داشتیم با بچه‌های ورودی رفیق باشیم تا خدا هم راضی باشد. صحبت می‌کردیم، سلف می رفتیم، دانشکده و ریز و بم و مخفیگاه‌ها را به آن‌ها معرفی می کردیم. برای حال بهتر و خاطره خوش تر با نورودیی‌ها به پابوس امام رضا رفتیم و برای آغاز راه مدد خواستیم. خاطرات شیرینی رقم خورد که هنوز بعد از گذشت یک‌سال هر بار یکی از آن جمع به مشهد می رود یاد دیگر همراهان می کند. مسئله فلسطین اما بیشتر از گذشته پر رنگ می‌شد. حماسه ۷ اکتبر و بعد از آن جنایت‌های ده‌شناک رژیم غاصب صهیونیستی، درد و اندوه را بر دل‌هایمان افزود. بیمارستان المعمدانی و کشتار هزاران نفر که روزانه بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد باعث شد تا بار دیگر به فکر بیافتیم که چه کمکی از ما بر می‌آید. از تجمع گرفته تا برد و فضا سازی و شعار نوشتن‌ها همه را انجام دادیم تا فضای دانشکده دور از ظلم ستیزی نباشد. فضا سازی ای که وقتی طراحی می‌کردیم قلب‌هایمان از درد به تپش می‌افتاد. عکس کودکان و جمله ای که هنوز بعد یکسال در خاطر من پر رنگ است. کف دانشکده با رنگ قرمز و متن های کاغذی نوشتیم با احتیاط اینجا خون کودکان ریخته است! روز صدور فرمان تشکیل بسیج دانشجویی و طلبه بر آن شدیم تا دوره‌می دخترانه ای را تدارک ببینیم و از بسیج دانشجویی بیشتر صحبت کنیم. خاطره شد برایمان از آنچه گذشت‌ها تا اینکه الان در چه نقطه‌ای ایستاده ایم. ما دوست داشتیم فضای دانشکده را به آن سمت ببریم که خلا و دوری از جامعه در آن نباشد. گویی همه در یک حساب بودیم و با جامعه نسبتی نداشتیم!

**دوباره جلسه و فکر و مشورت تا رسیدیم به نقطه‌ای که می‌بایست. ما از طریق هر رشته ای که در دانشکده است نسبتی**

**با جامعه باید برقرار کنیم. علوم تربیتی، روانشناسی، مشاوره و علم اطلاعات هر کدام به نحوی باید به جامعه نزدیک شود.**

**هرکس ایده ای داد خانواده، فلسطین، کتابخوانی، آموزش و پرورش و... ایده‌هایی که در نهایت به تجمیع خانواده و فلسطین**

**رسید. جلسات و بارش فکری‌ها و جزئی کردن ایده‌ها در نهایت رسید به آنکه ما چگونه می‌توانیم به**

کودکان از فلسطین و غزه بگوییم و مقاومت را در آن‌ها جاری کنیم. مسئله دیگر که خانواده

بود مسئله روز بعد از صحبت‌ها و مشخص کردن نسبت دانشجو با آن به این نقطه رسیدیم که

مادران دانشجو در دانشگاه شرایط خوبی ندارند، با آن که شرایط بحرانی جمعیت کشور می

طلیبید برای دانشجویانی که قصد فرزندآوری دارند اموراتی تسهیل شود.

مامان دانشجوها از دل همین دغدغه‌ها شکل گرفت. گفتمانی که با روایت از فضای مادری

و دانشجویی رقم خورد و و با تجمیع افراد مبتلا به آن و برگزاری اولین گردهمایی مامان

دانشجوها در ۲۵ اردیبهشت ادامه پیدا کرد. نامه‌ها زده شد، مطالبه‌ها انجام شد اما

تاکنون جواب درستی نگرفته ایم. ماده ۲۶ قانون جوانی جمعیت بند ت آن اجرا

نمی‌شود.



این بین اما روح هایمان در اسفند ماه با رفتن به راهیان جلا گرفت اتوبوس شماره ۵ و بچه های دانشکده روانشناسی حال زیبایی داشت. مداحی ها و پادکست های بچه های رسانه زیبایی را چند برابر می کرد. فرهنگی اما در آن راهیان رسالت مهم تری داشت دختران هم قد خودمان به جای راویان می ایستادند و یادمان ها و حماسه ها را روایت می کردند. روایت زنانه ای که شعار راهیان را رقم زد «کاروان عشق از میان تاریخ می گذرد». کوله های راهیان نیز که منقش به این شعار بود حالا بعد از یکسال بخشی از خاطرات شیرین مان شده که در کربلا و مشهد همراهمان بود و یاد رفقای راهیان در خاطرات مان روز معلم که نزدیک شد خواستیم روایتی خلق کنیم از آنچه می بایست باشیم از رفیقی که دانشکده مزین به نامش بود اما گمنام بود و کسی او را نمی شناخت. مصاحبه ای در نظر گرفتیم. دوربین و پایه را و هاشف را آماده کردیم و متن های محرمانه را داخل پاکتی گذاشتیم و به هم کلاسی هایمان می دادیم تا بخوانند و حدس بزنند که او کیست؟ حدس ها عجیب بود و غریب کسی نمی دانست شهید همت شهید دانشکده ماست. یادگاری کتاب .... دادیم تا یادمان بماند او که بود و دستمان را بگیرد. پایان سال تشکیلاتی با مرصوص ۲ رقم خورد. اردویی که قرار بود بیشتر از بسیج بشنویم و بیشتر به جامعه نزدیک باشیم و بدانیم رسالت بسیج دانشجویی نه تجمع صرف است نه تولید محصول



بسیج دانشجویی رسالت دارد که جامعه را اراده های مردمی را بیدار سازد و از بنیان و آرمان های انقلاب اسلامی صحبت کند و آن را حفظ کند این مسیر سال گذشته که طی شد قدم هایی بود که نیازمند اصلاح پویایی و تغییر و تحول است چرا که بسیج دانشجویی هنوز تا انجام رسالتش فاصله دارد امید است که با حضور نفس های تازه در بسیج دانشجویی این اهم رقم بخورد و شاهد آن باشیم که از دریاچه علم و رشته های درسی مان بنیان و ارمان های انقلاب اسلامی را دنبال کنیم

زینب موذن

دانشجوی کارشناسی علوم تربیتی



## علامه ای شو

یه ایران دخت هم داریم که گاهی اوقات جلساتی آنجا برگزار میشه، گاهی نمایشگاه میذارن که می تونی بری خرید کنی البته باید بگم که ورود آقایان ممنوعه ولی در کل فضای خوبی داره کنار دانشکده خودمونم هست، دخترا سر راهتون می تونید برید و از فضای استفاده کنید؛ کنار ایران دختم استخر باکلاس دانشگاهست! روزهای فرد برای خانما و روزهای زوج برای آقایونه.

بغل دانشکده مدیر خانه هم ورزشگاه مونه، کلاس های ورزش اونجا برگزار میشن.

خب! فکر کنم دانشگاه رو تا حدودی بهت نشون دادم حالا باز خودتم کم کم آشنا می شی.

بیا روی یکی از نیمکت های فضای دانشکده بشینیم و یه هات چاکلت از وندینگ کنار آموزش مهمونت کنم

یه قلمپ بخور سرحال بیای که درباره اساتید بگم؛ هر استاد سبک تدریس خاص خودش رو داره ولی خب درکل استاد خوب و با علم بالا زیاد داریم، سعی کن باهاشون بیشتر آشنا بشی، این ارتباطات می تونه در یادگیری و انجام پروژه ها خیلی کمکت کنه!

فقط در پی این نباش که همش درس بخونی و بیست بگیری  
یا باز از اون ور بوم نیفتی که اومدی دانشگاه دیگه عشق  
و حال به راه، نه دانشگاه برای رشد مونه؛ پس کنار درس به  
تفریحتم برس!

من دیگه حرفام تمومه حالا تویی و این میدون  
موفق باشی دانشجوی!

### زهرایاسبان

دانشجوی کارشناسی علم اطلاعات

به دنیای دانشگاه خوش اومدی!  
راستش خیلی منتظرت بودم تا بیای که دانشگاه رو بهت نشون بدم، حالا که اومدی پس با من هم قدم شو!  
از اون جایی که دانشکده ی ما تو دل کوه، لطف کردن یه در فرعی تو میدون ورزش گذاشتن که ما از اینجا وارد می شیم.  
خب، کارت دانشجویی تو دربیار که فکر نکنن خدایی نکرده جاسوس MI۶ هستی و هفت صبح اومدی دانشگاه که منفجرش کنی!

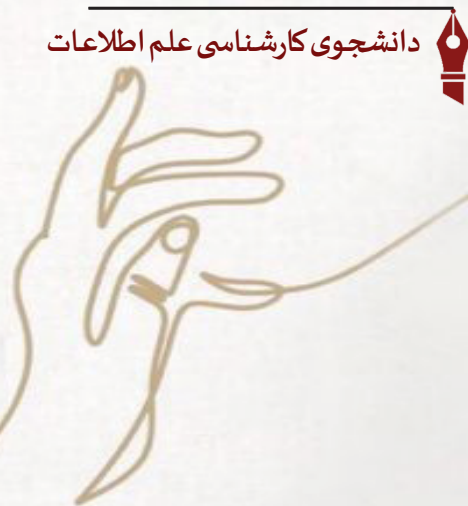
حالا که از این گیت رد شدی اولین چیزی که چشمت به جمالش روشن میشه، مقبره دانشگاه هست. دوتا شهید داره که می تونی وقتایی که دلت گرفت بیای باهاشون حرف بزنی، گوش شنوای خوبی هستن.

حالا اگه به سمت چپ نگاه بکنی دانشکده ی فرار از زندان (علوم سیاسی) رو می بینی و روبه رو به سرای شکم که امید دانشگاهست می رسی، راستی غذاهای علامه خیلی خوبه!  
مهم تر از همه این است که به سمت راست نگاه کنی!  
چرا؟ چون هم یه سر در خیلی خوشگل اون سمت داره که می تونی کلی عکس بگیری، بغلش دارالعلوم (کتابخانه مرکزی) رو می بینی وقتایی که درس و امتحان داری خیلی بدردت می خوره و می تونی کلی کتاب مختلف به امانت بگیری.

اما!!!!

رسیدیم به بخش جذاب، دانشکده ضد المجانین خودمون!  
از در که وارد بشی طبقه اول سمت چپ نماز خونه هست که سعی کن قبله شو پیدا کنی، یه دفتر بسیج کوچولو هم بغلش هست که ما اونجا منتظریم. سمت راست که بری آموزش اونجاست که بهت پیشنهاد می کنم یه نفس عمیق بکش بعد وارد شو، یه اتاق سایتیم کنارش اونجا می تونی بری یه اکانت برای خودت درست کنی و به اینترنت دانشگاه وصل شی و استفاده کنی.

از بخش های دیگه بخوام برات بگم یکی مسجد امام علی (ع) که گاهی اوقات دانشجو ها علاوه بر نماز برای جای خواب و مکان استراحت برای اینکه یه کمری صاف بکنند و چرتی بزنند ازش استفاده می کنن، تازه طبقه همکفش یه موزه خیلی کوچک داره.



## روزهای دور از خانه

گاهی گمان نمی کنید ولی مسیر زندگی شما را در نقطه ای فرود می آورد که شروع تازگی و زندگی دوباره است

اکنون در این لحظه با چمدان و قلبی پر از آشوب و دلتنگی روبه روی خانه جدیدتان ایستاده‌اید. اکنون احساس‌های مختلفی به قلبتان نشسته است.

نمی‌دانید رویا است یا واقعیت!

حالا باید قوی بود و به سمت پاییزی نو حرکت کرد.

صدای چرخ چمدان‌هایی به گوش می‌رسد که هر کدام از دیاری پا به تهران گذاشته اند.

هرکدام گذشته ای رابه دوش می‌کشند.

هر کدام آینده و سرنوشتی را به همراه دارند.

**اکنون شما هستید و خانه و خانواده‌ی جدیدتان!**

با چمدان های پر و کلید به دست به سمت اتاقی می روید که هیچ چیز راجع به آدم‌های اتاق

**نمی‌دانید حتی از آینده و روزها هم خبر ندارید!**

خبری از شب و روزهایی که...

کم کم حس خانواده شکل می‌گیرد.

اولین خنده، اولین حس مشترک، اولین خاطره اول صحبت آشنایی، اولین راحتی و حس صمیمیت بینتان رقم می‌خورد.

سر یک سفره با خنده و شوخی، غافل از زمان و ساعت خاموشی کنار هم، شب‌تان را صبح می‌کنید.

روزهایی که حوصله هیچ‌کس را ندارید، آشوبت را از چشمانت می‌فهمند و درکت می‌کنند.

شب‌هایی که صدای خنده‌هایتان به گوش می‌رسد و صدای اعتراض بقیه و ترس از سرپرستی بعد ریز

ریز خنده‌هایی که نفس کشیدن را سخت می‌کند

روزها و شب‌هایی که برای خلاص شدن از شلوغی و همهمه درون ذهن‌تان به سالن مطالعه پناه

می‌برید و در سکوت آنجا غرق لذت می‌شوید.

شب‌هایی که از شدت غم و آشوب به آغوش‌شان پناه می‌برید.

وقت‌هایی که گذرتان به بوفه می‌خورد حس خرید کردن برای اتاق‌تان لذت بخش است.

شب‌هایی که دور هم بعد از هر سختی با گفتن الان وقت چیه؟ قوری و کتری به دست به سمت

آشپزخانه سوت و کور می‌روید و مرهمی می‌شوید بر زخم‌های هم.

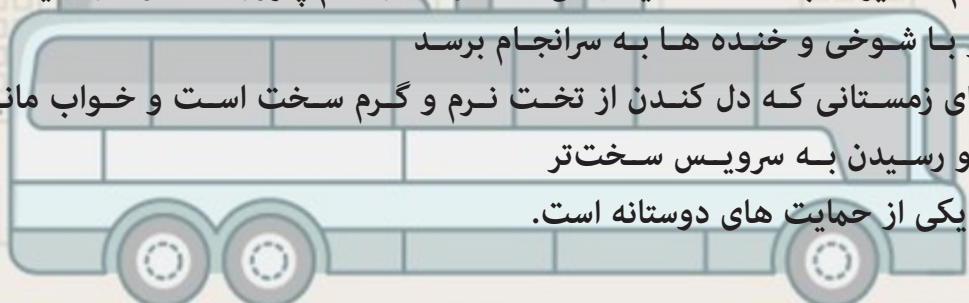
گاهی هم مسیرتان به اتاق سایت می‌افتد و کنار هم پروژه‌ها و کار هایتان را انجام می‌دهید

البته اگر با شوخی و خنده‌ها به سرانجام برسد

صبح‌های زمستانی که دل‌کندن از تخت نرم و گرم سخت است و خواب ماندن و عجله کردن و

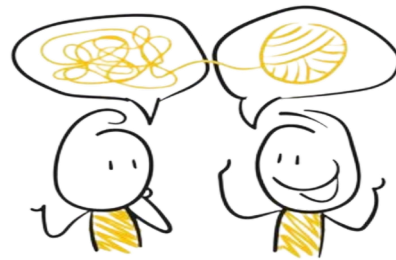
دویدن و رسیدن به سرویس سخت‌تر

جا گرفتن، یکی از حمایت‌های دوستانه است.



استرس‌ها و امتحان‌هایی که گروهی می‌خوانید و متوجه می‌شوید که همگی نمی‌فهمید و سپس آرام می‌شوید، به یکباره صدای خنده‌ای میان کوچه پس کوچه‌های خوابگاه به گوش می‌رسد.

برنامه‌های بلند مدت و آرمانی باشگاه رفتن و استفاده از وسایل خوابگاه، هر دفعه با گفتن از فردا شروع کنیم به فراموشی سپرده می‌شود.



شب‌هایی که دلتان بیرون رفتن می‌خواهد و چیدن برنامه

هول هولی، گاهی هم ته بیرون رفتن، برداشتن زیر انداز و کتری و لیوان و خوردن چایی در تاریکی حیاط و شب نشینی که خیلی از رازها دیگر پنهان نمی‌ماند و با کوله بار سبک تری به سمت اتاق برمی‌گردید.

خواندن نماز جماعت در نمازخانه و نفس کشیدن و آرامش تزریق کردن به روح و جان، گفتن حرف‌هایی که فقط می‌شود به یک نفر گفت و پناه بردن به آغوش امنش. حتی با خواندن این‌ها هم لبخندی بر لب دارید اما گذر کوتاهی بیندازیم به شب‌های سخت و سرد، از بی‌حوصلگی‌ها و شلوغی خوابگاه.

خوابیدن و بیدار شدن با سر و صدای بقیه سلام و احوال‌پرسی و گرم گرفتن با کسی که خوشتان نمی‌آید.

صف طولانی برای گرفتن غذا و گاهی هم تلنبار شدن کارت‌ها به سمت‌تان برای گرفتن غذا برای همه! دیر رسیدن به خوابگاه و گذشتن از هفت خان رستم و دادن کارت و بازجویی توسط نگهبان و سرپرست وقت‌هایی که دلتان کمی آهنگ و تنهایی می‌خواهد و اما بقیه اجازه خلوت نمی‌دهند.

خلوت و تنهایی؟ در خوابگاه؟ با حضور بچه‌ها؟ جزو آرزوهای محال است! امید است برای رسیدن تقسیم کار، تمیز کردن اتاق و شستن ظرف‌ها به نوبت و

تلاش برای کثیف نشدن ظرف بیشتر تا آخر شب حداقل یک ظرف کمتر باشد.

در خوابگاه معنای دیگری از نظم و پاکیزگی وجود دارد گویا قاشق من قاشق تو، کتاب من کتاب تو، وسایل من وسایل تو معنایی ندارد همه چیز متعلق به همه است حتی به غلط!

باز کردن در یخچال و ندیدن خوراکی مورد علاقه‌ی‌تان داد و هوار در اتاق و اعتراف کشیدن و ترسیم دادگاه برای فهمیدن مقصر از نتایج آن است.

از کلید جا گذاشتن داخل اتاق و تقصیر هم انداختن گرفته تا غذا نداشتن، تنبلی و غذا درست نکردن و... پاراداکس زیبایی

اما هر سختی و خوشی کنار هم زیبا است.

خنده و گریه، شادی و غم، سختی و آسانی کنار هم پاراداکس زیبایی می‌سازند.

قرار است ۴ سال در خانه و اتاق موقت زندگی کنید.

حال بگویم از لحظه درد ناک و اشک‌آلود خداحافظی، چه بین ترم باشد، چه تابستان. هر دو قلب را به درد می‌آورد وقتی که به خانه می‌رسید انگار دلتان برای اتاق و شلوغی و خنده و گریه کنار هم تنگ شده است.

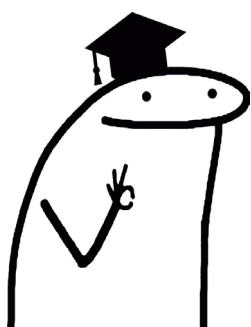
چه غمگین است لحظه‌ی خداحافظی بعد از فارغ

التحصیلی پایان همه چیز به یکباره!

با چمدان‌های پر به سمت شهرتان باز می‌گردید. از دیار تهران و آدم‌ها و خاطره‌ها و خانه امن کیلومترها دور می‌شوید.

### فاطمه فلاح‌نژاد

دانشجوی کارشناسی علوم تربیتی



## آنچه خواهید دید....



اما آنچه شما از مسیر رسیدن به دانشگاه خواهید دید، قطعاً بسیار متفاوت تر از مدرسه است. از حق نگذریم که شما در دوران مدرسه پرنسس‌های خانواده‌تون بودین و یا سرویس داشتید یا خانواده‌تون به مدرسه شما رو می‌رسوندن. حالا برای رسیدن به دانشگاه علامه باید کفشای آهنین‌تون رو پاتون کنید و دقایق زیادی رو پیاده روی کنید تا به حراست برسید و اونجا با یادآوری این نکته که به خدا ساعت هفت و پنجاه و نه دقیقه صبح فقط من دانشجوی همیشه اینجا وارد دانشگاه می‌شم، اجازه ورود بگیری و سربالایی با شیب نود درجه رو طی کنی تا به دانشکده روانشناسی برسی. به پله‌ها که می‌رسی نفس نفس می‌زنی ولی بالاتر میری و وارد دانشکده میشی. واقعاً باید خوش شانس بوده باشی که کلاست طبقه‌ی دوم باشه تا پله‌های کمتری رو طی کنی. به در کلاس که می‌رسی یه نفس عمیق می‌کشی و سعی می‌کنی سوزش قفسه‌ی سینه‌ات رو کنترل کنی، بی فایده‌است و باید تپش قلبت آرام بگیرد اما مهم اینه که دو ثانیه قبل استاد وارد کلاس شدی یادتون نره که علاوه بر خوندن درس، دانشگاه می‌تونه آورده‌های بیشتری براتون داشته باشه. مثلاً کارهای تشکیلاتی و حضور فعال در زمینه‌های مختلف که باعث رشد فردی و علمی شما میشه، همون پله‌های موفقیت شما مطالعه کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با رشته و علاقه‌تون می‌تونه شما رو از بقیه افراد حاضر در این maratn جدا کنه و سطح علمی‌تون رو ارتقاء بده همه این‌ها بخش کوچکی از آنچه در دانشگاه می‌بینید هست، که امیدوارم با تلاش و پشتکار، روزهای خیلی خوبی رو بگذرونید

سلام به نوورودی‌های عزیز! ابتدای سخن می‌خوام قبل از هر چیزی یه خسته نباشید جانانه بهتون بگم بابت تلاش یه سال اخیرتون که باعث شد شما الان در دانشگاه علامه قدم بزنین و این نشریه رو بخونین. تبریک میگم که یه راه جدید و فصل نویی رو از زندگی‌تون آغاز کردین! حالا می‌خوام براتون از چیزی بگم که ممکنه اینجا ببینین. خلاصه، آنچه خواهید دید.. می‌دونم که الان یه تصور خارق‌العاده از دانشگاه تو ذهنتون شکل گرفته. می‌دونم که الان حس می‌کنین قله‌های موفقیت رو فتح کردین و می‌دونم که خیلی خوشحالین اما خب ممکنه بعضی از افراد با چت‌های جنگی به برجک شما حمله کنن. یکی از اون بعضی‌ها، اساتید هستن. اساتید ممکنه به شما گوشزد کنن که کار خاصی نکردین و صرفاً وارد دانشگاه شدید و قوانین سخت‌گیرانه کلاس‌هاشون رو بهتون گوشزد کنن و همون موقع که اساتید صحبت می‌کنن شما داخل ذهنتون یه سوال نقش می‌بنده: که این همه قوانین از کجا اومد؟ اگه می‌خواستم اینقدر قانون‌مدار باشم، برای چی اومدم دانشگاه؟ اما خب بچه‌ها جون حقیقت چیز دیگه‌ای هست دانشگاه اصلاً اونی نیست که تو تصورات ما می‌گذره. دانشگاه، محیط درسی با قوانین سخت‌گیرانه خودش هست. البته از حق نگذریم که پنجره‌های آزادی تحصیلی جدیدی رو به روی همه ما باز می‌کنه اگه بخوام چندتا مثال کوتاه براتون بزنم، میگم که: دیگه نیاز نیست برای آب خوردن وسط کلاس از استاد اجازه بگیری یا هروقت خواستی از کلاس بری بیرون انگشت اشارهات رو ده دقیقه بالا بگیری که استاد ببینت و دلش به حالت بسوزه و اجازه بده که بری بیرون. می‌تونی راحت از کلاس بری بیرون. وقتی دیر رسیدی نیاز نیست از دفتر نامه بگیری تا معلم تو کلاس راحت بده بلکه باید در بزنی و راحت تر از اون چیزی که فکرش رو بکنی وارد کلاس بشی. شاید باورت نشه ولی گاهی اوقات اگه بخوای خلاف سنگین انجام بدی می‌تونی از کلاس بری بیرون و یه استراحت طولانی داشته باشی

# SUCCESS

LOADING...

PLEASE WAIT

فاطمه سادات حسینی

دانشجوی کارشناسی مشاوره



## شناسنامه نشریه

صاحب امتیاز: دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی

مدیر مسئول: سیده حانیه حسینی

سر دبیر: زهرا نسخه چی

ویراستار: ثنا گمینی

هیئت تحریریه: زینب موذن، زهرا پاسبان،

فاطمه فلاح نژاد، فاطمه سادات حسینی

صفحه آرا: زهرا پاسبان

نشانی های رسمی دانشگاه  
علامه طباطبائی (ره)



رادیو صبا

اسکن کن و بشنو!

